به نام خداوند بخشنده مهربان

۱۲۱۲۸۱

وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری

دانشکده: معماری و شهرسازی

پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته: معماری

موضوع:

طراحی فضای شهری در کنار میدان ونک

استاد راهنما:

دکتر علیرضا مستغنی

استاد مشاور:

دکتر حمید ناصر خاکی

نگارش و تحقیق:

رامین شیردل

شهریورماه-۱۳۸۷

۱۳۸۸/۵/۱۵

مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران

ورود به دبیرخانه دانشگاه هنر
شماره ۱۲۰۳۸۲
تاریخ ۱۳۸۷/۴/۲۵

۱۲۱۲۸۱

چکیده

در دنیای معاصر فضای عمومی شهری دامنه‌ای وسیع از کالبد معماری شهر را در بر می‌گیرد. میدان، خیابان و حتی گسترش فضای شهر در فضای داخلی ساختمان‌های عمومی نمودی از این فضاها می‌باشد. از سوی دیگر ماهیت عمومی فضای شهری این فضا ها را در قالب معماری شاخص و نشانه شهر و عناصر خوانایی شهر مطرح می سازد. با توجه به این موضوع این پژوهش و تمرین طراحی به شناسایی کالبد معماری این فضاها در مقیاس شهر و در مرحله بعدی به پیشنهاد تیپولوژی جدید برای این فضاها در مقیاس بنا می پردازد. این تجربه در بررسی و طراحی فضای شهری اطراف میدان ونک مطالعه می‌گردد.

مقدمه

شهر بستر تعاملات روز افزون زندگی اجتماعی دنیای امروز است و معماری معاصرِ مبتنی بر روابط سیال فضا، مفهومی جدید، پویا و انعطاف‌پذیر را برای فضای عمومی شهری مطرح ساخته است. این فضای شهری که در تعریف ساده محل تعاملات گروهی و فردی است، با شکلی انعطاف پذیر ، از پارامترهای اصلی شکل دهنده ساختار معماری می‌باشد. از سوی مقابل کالبد شهر به خصوص با ظهور معماری شاخص به عنوان عامل خوانایی شهر، بیش از پیش منوط به طراحی معماری می‌گردد. این ارتباط دو سویه و نزدیک به روشنی عرصه گسترده‌ای جهت مطالعه و پژوهش را می‌گشاید، اما بیشتر پژوهش‌ها مبانی انسان‌شناسی، اقتصادی، و عملکردی طراحی شهری را در برگرفته است.

بر این مبنا در این پژوهش، در قالب دو پروژه به بررسی و طراحی ساختار فضای شهری پرداخته می‌شود. در اینجا مراد از ساختار فضای شهری، کالبد، فرم، معماری و ارتباط فضایی می‌باشد.

بستر مورد مطالعه در این پژوهش محدوده شمالی میدان ونک انتخاب شده است و از یک سو به بررسی، تحلیل و شناسایی سازمان فضای میدان ونک پرداخته می‌شود و از سوی دیگر پروژه ای برای مجموعه‌ای از فضاهای شهری در کنار میدان ونک مطرح می‌گردد. روش مطالعه در مقیاس بزرگ براساس ادبیات تصویری و در مقیاس خرد براساس طراحی نشانه شهری در قالب فضای شهری عمودی و گسترش ایده پرسپکتیو بوده است.

به عنوان بستر این مطالعه، براساس نظریات *کوین لینچ*[1] و *ادموند بیکن*[2] به بررسی فضای شهر، ساختار فضای شهری و خوانایی[3] شهر پرداخته می‌شود و پس از آن گزینه‌ای جدید در راستای خوانایی شهر پیشنهاد می‌شود. در ادامه مطالعه به گونه‌شناسی ارتباط معماری و فضای عمومی شهری و سیر تحول آن پرداخته می‌شود و با بررسی نمونه های متأخر گزینه تازه‌ای پیشنهاد می‌گردد.

[1] Lynch, Kevin
[2] Bacon, Edmund Norwood
[3] legibility

تقدیر و تشکر

از تمام اساتیدی که در این سال‌ها به من آموختند، و به خصوص از استاد راهنمای گرامی دکتر علیرضا مستغنی، سپاس‌گذارم.

کلید واژه

شهر، فضای عمومی، فضای خالی، توده، ساختار فضایی، خوانایی

فهرست مطالب

فصل اول: سیمای شهر ۱

فصل دوم: گونه شناسی فضای عمومی شهری ۳۸

فصل سوم: معماری حفره ها ٤٤

فصل چهارم: فضای شهری در معماری معاصر ٤٨

فصل پنجم: طراحی فضای شهری محدوده میدان ونک ٥٣

پیوست یک: وضعیت اقلیمی شهر تهران ٦٤

فهرست منابع و مواخذ ۷۰

فصل اول: سیمای شهر

در اینجا برای شناسایی و امکان تحلیل ساختار فضای شهری به شناخت ادبیات شهر از دیدگاه کوین لینچ و ادموند بیکن می پردازیم. کوین لینچ مساله شناخت شهر را با یک سوال بسیار مهم آغاز می‌کند:

چگونه کیفیت‌های فیزیکی می‌تواند به نقش‌انگیزی[4] و خوانایی محیط یاری رساند؟

به گفته‌ی لینچ منظور از تصویر ذهنی (سیما)، همه‌ی برداشت‌ها، دانسته‌ها، باورها، حدس‌ها و چشمداشت‌هایی است که فرد از محیط پیرامون خود دارد و ارزش‌ها، کیفیت‌ها، کارکردها و اولویت‌های متفاوتی را در ذهن وی پدید می‌آورد. این ذهنیت‌ها پیروی است از همه‌ی دانسته‌هایی که فرد تا آن برهه از زمان دریافت کرده و در ذهن خود انباشته است.

می‌توان گفت سیما یا تصویر ذهنی، طرح‌واره‌ای ارزش‌گذاری‌شده در ذهن فرد از منظر شهری است. عوامل متعدد فیزیولوژیکی، فردی، اجتماعی، اعتقادی، ارزشی و ... نقش مهمی در شکل‌گیری این تصویر ذهنی بازی می‌کنند. تصویر ذهنی فرد از محیط، دستاورد دو عامل اصلی است. از یک سو، خاطرات، روابط، تجربه‌ها، آرزوها و توقعات او، که همه به صورت یک مجموعه‌ی ادراکی، زمینه‌ی پیوند میان فرد و منظر را فراهم می‌سازد. از سوی دیگر، دانسته‌های سه بعدی دریافت شده از «منظر»، تصویر ذهنی را به صورت طرح‌واره شکل می‌دهد. در این فرآیند، انسان داده‌های دریافتی از محیط را در ذهن منظم کرده و علاوه بر اجزای محیط، نظم یا رابطه‌ی میان آنها را نیز در ذهن خود به تصویر

[4] Image ability

کشیده و به آن معنا می‌بخشد. این تصویر پایه و اساس هر گونه کنش و واکنش میان فرد و محیط می‌گردد. گفتنی است که سیما یا تصویر ذهنی، تصور شهروند از محیط بوده و به همین خاطر با واقعیت موجود کاملا همپوشانی ندارد و جالب آن که شهروند بر پایه‌ی همین تصویر ذهنی خود رفتار می‌کند نه بر پایه‌ی واقعیت‌های موجود.

به سخن دیگر، سیمای شهر، آن تصویر ذهنی‌ای است که انسان در چارچوب ساختار شخصیتی‌اش، به صورت آگاهانه و ناآگاهانه و در ارتباط با جنبه‌های خاص واقعیت فیزیکی موجود، تجربه کرده است. از سوی دیگر، تصویر ذهنی فرد، تنها وابسته به زمان حال نیست، بلکه با تصویر ذهنی او از گذشته و آینده آمیخته و خاطرات او از گذشته و توقعاتش از آینده را می‌سازد.

لینچ با کتاب *سیمای شهر*[5]، در واقع نخستین گام را در شناخت شهر و فراتر از مفاهیم دو بعدی آن برداشت. کار او آغازی است برای دگرگون ساختن مفهوم شهر، از پدیده‌ای دو بعدی و روی نقشه- که مرسوم شهرسازان آن زمان بود- به پدیده‌ای چند بعدی، که بیانگر زندگی شهری و شهروندان آن است. به باور لینچ، معنای شهر تنها در محدوده‌ی کالبدی و نقشه‌ی آن نیست، بلکه شهر بر پایه‌ی زندگی ساکنان آن، دیدگاه آنان نسبت به شهرشان و پویایی و زندگی شهری، معنا می‌یابد. به بیانی دیگر، فضا یا شهر، تنها عناصر کالبدی را دربرنمی‌گیرد، بلکه انسان‌ها، کارها و رفتارهایشان را نیز شامل می‌شود.

به باور او، عوامل متحرک هر شهر، به ویژه مردم و تلاش و تکاپوی آنان، به اندازه‌ی عناصر کالبدی، در ایجاد تصویر هر شهر موثرند؛ آدمیان نه تنها تماشاگر مناظر شهراند بلکه خود نیز جزیی از آن منظر می‌باشند.

---

[5] The image of the city

بیشترین توجه لینچ به کشف و درک تصویر ذهنی شهروندان و بینندگان از شهرهایشان بود؛ به باور او هر شهروندی پیوندی دیرینه با برخی بخش‌های شهر دارد و تصویر ذهنی او، با یادها و معانی بسیار همراه است. او نوشت: «هیچ عاملی از شهر به خودی خود به تجربه درنمی‌آید، مگر آنکه در پیوند با زمینه یا محیطش دیده شود، تسلسل رخدادهایی که سبب بروز آن گشته شناخته گردد و در رابطه با یادها و تجربه‌ها پیشین باشد».

از میان کیفیت‌های متفاوت یک شهر، توجه لینچ بیشتر معطوف به کیفیت‌های دیداری شهرها و تاثیر آن بر تصویر ذهنی شهروندان از شهر خود بود. او از میان کیفیت‌های مطلوب، خوانایی و وضوح مناظر شهری را برای توضیح نظریه‌ی خود برگزید:

«وضوح دیداری با خوانایی، آن است که بتوان به آسانی اجزای شهری را شناسایی کرد و آنها را در ذهن و در قالبی همبسته، با یکدیگر پیوند داد.»

او به این نکته اشاره می‌کند که خوانایی و وضوح در درک سیمای شهر، اهمیت بسیار دارد، اما تنها صفت برای شهر مطلوب نیست؛ اگر محیط زندگی آدمیان را براساس مقیاس، اندازه، زمان و پیچیدگی شهر بررسی کنیم، عامل خوانایی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. به باور او، برای درک این نکته نباید شهر را به عنوان عینیتی تنها در نظر بگیریم، بلکه باید آن را در تصور و ذهن ساکنین آن جستجو کرد. (لینچ، ۱۳۷٤: ۱۳)

به گفته‌ی لینچ، عوامل بسیاری وجود دارند که به شناخت و دریافت محیط یاری می‌رسانند، احساسی که رنگ‌ها، اشکال، تحرک و تنوع نور پدید می‌آورد. بو، صدا، حس بساوایی و ... منجر به آفرینش تصویری از محیط در ذهن بیننده می‌شوند؛ هر چه کیفیت این تصویر روشن‌تر و واضح‌تر باشد، به این معنی است که ذهن فرد، شهر را خواناتر احساس کرده و این ویژگی، احساس امنیت بیشتری در او پدید آورده است؛ محیطی که در ذهن واضح و

مشخص باشد، نه تنها احساس امنیت به وجود می‌آورد بلکه ژرفا و تاثیر تجربه‌ی فضایی را نیز افزایش می‌دهد.

لینچ تضادی میان وضوح و تنوع قائل نبود. او هوادار گونه‌گونی در عین وضوح بود: «سادگی تصویر شهر نباید به اندازه‌ای باشد که یکنواختی ملال‌آوری را بر ذهن بیننده بنشاند. تنوع و پیچیدگی، سیمای شهر را دلپذیر و پر هیجان می‌کند، اما این تنوع باید تا اندازه‌ای باشد که وضوح کلی از میان نرود و شخص نباید هرگز احساس کند تصور کلی خود را از محیط از دست داده و به اصطلاح سردرگم شده است».

از نظر لینچ عبارت سردرگمی و واژه‌ی «گمشده»[6] تنها به گم‌گشتگی و عدم اطمینان از جایی که شخص در آن است گفته نمی‌شود، بلکه در واقع، درماندگی محض است: «البته سردرگم شدن کامل در شهرهای جدید، به دلیل وجود اشخاص دیگر و وسایلی مانند نقشه، شماره‌ی خیابان و نشانه‌ها، امری نادر است. اما اگر شخص به تصادف یک بار گم شود، اضطراب و حتی وحشتی به او دست می‌دهد که روشن می‌دارد که توازن و سلامت وجود شخص تا چه اندازه به آشنایی وی با محیط وابسته است» (لینچ، ۱۳۷٤: ١٤).

لینچ یکی از مهمترین عوامل آشنایی فرد با محیط و شکل‌گیری تصویر ذهنی را نقش‌انگیزی[7] آن محیط می‌داند و معتقد است نقش‌انگیزی، ویژگی متعلق به شیء می‌باشد که در ذهن بیننده تصویر زنده‌ای از شیء را به جای می‌گذارد. به این ترتیب یکی از دلمشغولی‌های لینچ یافتن پاسخ این پرسش بود که چگونه کیفیت‌های فیزیکی می‌توانند به نقش‌انگیزی محیط یاری رسانند؟

---

[6] Lost
[7] Image ability

او درباره‌ی چگونگی ایجاد تصویر ذهنی به نتایج جالبی رسید. به گفته‌ی وی تصویر ذهنی، برآیند جریانی دو سویه میان بیننده و محیط است؛ محیط با نمودهای ویژه‌ی خود جلوه‌گر می‌شود و در ذهن او رابطه‌ای میان تجربه‌های بیننده و محیط پدید می‌آورد. بیننده به طور معمول به پاره‌ای از عوامل دیداری محیط توجه کرده و آن را در ذهن خود سامان و معنی می‌دهد. از همین رو تصویر یک نمود ثابت، ممکن است در ذهن بینندگان گوناگون، متفاوت باشد (همان: ۱۹).

چگونگی تصویر ذهنی و یا شدت و ضعف آن در ذهن آدم‌های مختلف را می‌توان با دسته‌بندی آنها به گروه‌های همانند از دید سن، جنس، زمینه‌ی فرهنگی، پیشینه، خلق و خو یا اندازه‌ی آشنایی با چیز مورد نظر بررسی کرد؛ چنین می‌نماید که همانندهای بسیاری میان افراد در یک گروه، در آفرینش تصاویر همانند، وجود دارد. از سوی دیگر با وجود تفاوت میان این گروه‌ها، نکات مشترکی نیز در تصویر ذهنی شهروندان، هست که به «تصویر ذهنی جمعی»[۸] معروف شده است.

لینچ به منظور بررسی و درک اهمیت شهر در ذهن ساکنین آن، ایده‌ی خوانایی سیمای شهر را در سه شهر مشخص آزمایش نمود؛ به گفته‌ی او، پایه‌ی این پژوهش، بر این باور نهاده شد که تجزیه و تحلیل فرم‌های موجود شهرها و تاثیر آن بر ساکنان شهر، عاملی اساسی در طرح شهرها می‌باشد؛ این پژوهش، به دنبال اندیشه‌ها و روش‌های تازه‌ای در شناخت سیمای شهر بود (لینچ، ۱۳۷٤: ۳٦).

این پژوهش در دو بخش کلی انجام شد:

[8] Collective image

برداشت دقیق منظر عینی بخش‌های گزیده‌ای از شهر توسط ناظری که از پیش آموزش دیده؛ فرد گام به گام با مشاهده‌ی مستقیم، به ثبت عناصر گوناگون محیط، درجه‌ی دیده شدن آنها، شدت یا ضعف تصویر، پیوستگی یا ناپیوستگی آنها و ... می‌پرداخت و این عوامل را روی نقشه‌ای ثبت می‌کرد.

گفتگو با گروه برگزیده‌ی کوچکی از میان ساکنان شهر برای ثبت تصاویر ذهنی آنها از شهرشان. در این مصاحبه از مردم خواسته می‌شد به توصیف بخشی از شهر بپردازند و جای پاره‌ای از عوامل و تصور خود از آن را بکشند (لینچ، ١٣٧٤: ٣٧).

لینچ با الهام از روانشناسی توپولوژیک و با توجه به عناصری که بسیاری از ساکنین شهر در تصاویر ذهنی شهروندان را مطرح کرد. در واقع داشتن چنین پیش انگاره‌ای از چگونگی تصویرسازی ذهن مردم، لینچ را به کنکاش و اثبات آن با انجام مطالعات میدانی در سه شهر باستن، جرسی سیتی و لس آنجلس در امریکا واداشت. او اساس کار خود را بر پایه‌ی کشف عناصر کلیدی‌ای نهاد که شهروند تصویر خود از شهر را به وسیله آنها بنا می‌کند. او دریافت که سیما یا تصویر محیط در ذهن، همچون همه‌ی تصاویر، دارای عناصر و ساختاری ویژه است که این عناصر را در پیوند با هم، در خود جای داده است.

او همچنین در ارتباط با مفهوم «نقش انگیزی» تصویر هر محیط شهری را به سه جزء تجزیه کرد: هویت[9] (این همانی)، ساختا[10]ر و معنی[11]؛ «در تصویر ذهنی از شهر، این سه جزء، پیوسته با یکدیگر و به صورت وحدت یافته‌ای جلوه‌گر می‌شوند، اما جدایی و تجزیه‌ی آنها برای ما تنها برای مقصودی که در این پژوهش داریم سودمند بوده است». به باور او برای

[9] identity
[10] structure
[11] Meaning

داشتن تصویری از هر چیز، شرط نخست این است که شیء دارای هویتی باشد که آن را از چیزهای دیگر متمایز کند و شیء مورد نظر را به صورت واحدی جدا و در خود مستقل به شناسایی آورد. منظور لینچ از «هویت» آن نیست که همانندهای یک چیز را با چیزهای دیگر معلوم دارد، بلکه صفاتی است که ویژه‌ی خود شیء می‌باشد و آن را منحصر به فرد می‌کند.

دومین ویژگی که برمی‌شمارد این است که باید رابطه‌ی کالبدی- فضایی هر چیز با بیننده و با چیزهای دیگر معلوم باشد و نکته‌ی آخر آن که، شیء باید برای ناظر دارای پاره‌ای معانی، اعم از معنایی که در بردارنده‌ی استفاده‌ای خاص یا معنای احساسی است، باشد. از دید لینچ، معنای شیء، برحسب رابطه‌ی آن با بیننده و چیزهای دیگر پدید می‌آید، اما این رابطه با رابطه‌ای کالبدی- فضایی و فرمال کاملا متفاوت است (لینچ، ۱۳۷٤: ۲۲). «معنی» برای لینچ دارای جوهره‌ای کالبدی نیست. او در آن زمان معتقد بود که نمی‌توان با برنامه‌ریزی یا طراحی بر این ویژگی محیط تاثیر گذاشت، به همین خاطر بحث معنا را در پژوهش‌های خود کنار گذاشته و تنها به برهمکنش «ساختار» و «هویت» پرداخت.

بر پایه‌ی مطالعات لینچ، تصویر ذهنی از محیط، مجموعه‌ای از عواطف اولیه است که از تجربه‌ی فضا به دست آمده و به عناصر گوناگونی تجزیه، مرتبط با خدا می‌شود؛ عناصری مانند حوزه[۱۲]، مسیر[۱۳]، لبه[۱٤]، گره [۱۵]و نشانه[۱٦]. برابر تعریف او، انسان عوامل محیطی و نظم

[12] District
[13] path
[14] Edge
[15] node
[16] Landmark

حاکم میان آنها را در ذهن خود براساس پنج عنصر بالا خلاصه و دسته‌بندی کرده و برای یادآوری نیز از این مقولات ذهنی کمک می‌گیرد.

مسیر: تصور ذهنی است که شهروند از شبکه‌ی حرکتی و آمد و شد شهر خود دارد. به گفته‌ی لینچ، از آنجایی که این ۵ عنصر، بازتابی از نظام ارتباطی شهر به شمار می‌آیند که شهروندان آن را تجربه می‌کنند، مسیرها شاخص‌ترین و مهم‌ترین عناصر در تصویر ذهنی شهروندان می‌باشند؛ مسیر، عنصری است که معمولاً، حرکت بالفعل و بالقوه را میسر می‌کند. از این‌رو خاستگاه این عنصر ذهنی می‌تواند خیابان، پیاده‌رو، خط زیرزمینی مترو، تراموا یا راه‌آهن باشد؛ این مکان ها برای بسیاری از مردم، مهمترین عوامل پدیدآورنده‌ی تصویر ذهنی «مسیر» هستند (لینچ، ۱۳۷٤: ۹). مسیرها، در ذهن شهروندان دارای سلسله مراتبی است که از مسیرهای عمده و شریانی آغاز شده و به «مسیرهای محلی و خودمانی» پایان می‌یابد.

حوزه: منظور از حوزه، تصویری است که شهروند از ظاهر، کارکرد و یا معنای یک مجموعه‌ی فضایی در ذهن خود می‌سازد و دارای ویژگی مختص به خود است؛ بدین ترتیب، حوزه نه تنها «محله» – به معنای متداول آن– بلکه مجموعه‌هایی چون بازار، منطقه صنعتی، پادگان، فرودگاه، مستحدثات راه‌آهن و ... را نیز دربرمی‌گیرد. انسان در منظم کردن و لایه‌بندی ذهن خود، نه تنها معابر را به صورت مسیرها به تصویر می‌کشد، بلکه عناصر همگون یا همبسته را به گونه‌ای بقچه‌بندی کرده، در صورت همانندی یا مجاورت، آن را یک «حوزه» تلقی می‌کند. به همین خاطر مثلا دانشکده‌های مختلف اما تحت یک مدیریت را به صورت حوزه‌ای به نام «دانشگاه» می‌بیند، همچنین تعدادی خانه مسکونی و ... با مشترکاتی اجتماعی را حوزه‌ای به نام «محله» می‌نامد.

حوزه‌ها بنابر تعریف لینچ، بخش‌هایی از شهر هستند که دست کم میان اندازه یا بزرگ می‌باشند؛ این حوزه‌ها باید دارای دو بعد باشند تا بیننده احساس کند وارد آن شده است. اجزای حوزه باید نخست به سبب ویژگی‌هایی مشترکی که دارند کاملا شناختنی باشند تا همواره بتوان سیمای حوزه‌ها را از درون آنها نیز درک نمود و دوم این که در صورت نگاه کردن از بیرون بتوان نقاط گوناگون آن را در ذهن به تصویر کشید. بسیاری از مردم، ساخت شهر را یا به صورت «مسیرها» و یا «حوزه‌ها»- بسته به آن که کدام یک موثرتر و روشن‌تر در ذهن نقش بندد- در ذهن خود مجسم می‌کنند (لینچ، ۱۳۷٤: ۹۱).

گره: عنصری است که از برخورد، تمرکز یا تراکم یک رشته از مظاهر، رویدادها، کارکردها و یا معانی در یک نقطه، در ذهن انسان نقش می‌بندد. برابر تعریف لینچ، گره‌ها نقاط حساسی در شهر هستند که ناظر می‌تواند به درون آنها وارد شده و کانون‌های مبداء و مقصد حرکت او را پدید آورند؛ نمود عینی گره، تنها تقاطع یا میدان نیست بلکه بخشی از یک خیابان را نیز می‌تواند در برگیرد (لینچ، ۱۳۷٤: ۹۲). تجمع خودروها در جلوی مدرسه برای پیاده یا سوار کردن دانش آموزان، همان قدر گره می‌سازد که تجمع جوانان محل یا کارگران جویای کار در نقطه‌ای از خیابان یا میدان که به «پاتوق» معروف است.

امروزه هر طرح شهری می‌داند که گره می‌تواند متاثر از یکی از سه جنبه‌ی پدیده، یعنی ظاهر، کارکرد و معنای محیط و یا آمیزه‌ای از آنها باشد. به همین خاطر می‌توان گره‌ها را به گره‌های کالبدی، کارکردی و معنایی تقسیم کرد و یا در مواردی، از گره به عنوان حاصل ترکیب این سه جنبه‌ی گوناگون نام برد.

لبه: تصویری خطی در ذهن شهروند است، که به صورت «مرز» میان دو حوزه یا «خط پیوندی» آنها جلوه می‌کند. به همین دلیل، «لبه» با «مسیر» تفاوت دارد.

به گفته‌ی لینچ، لبه‌ها عناصری هستند که حوزه‌ای را از حوزه دیگر جدا کرده و بر آن مرزی می‌نهند و یا می‌توانند خط پیوندی باشند که دو حوزه را به یکدیگر بدوزند: «تاثیر عنصر لبه اگر چه به اندازه‌ی راه نیست، اما برای بسیاری از مردم، عاملی است که در سیمای شهر، سامانی پدید می‌آورد و به ویژه در متصل کردن اجزای بخشی از شهر- مثلا محدوده‌ی آن- با عواملی چون آب و یا دیوار، نقش موثر دارد» (همان: ۹۱). خطوط راه آهن، رودخانه، نوارهای سبز بزرگ مقیاس، تفاوت شدید میان توده‌ی احجام و فضای باز بیرونی شهر و ... عینیت‌هایی هستند که در ذهن، تصویر لبه را پدید می‌آورند.

جداره‌های نفوذناپذیر، پیوسته و یا تا اندازه‌ای مستقیم، احساس «مرز» بودن و جداره‌های نفوذپذیر، ناپیوسته و پرپیچ و خم، احساس لبه‌های متصل‌کننده را به ذهن می‌دهد.

نشانه: نقاط عطف ذهنی در سیمای شهر است که به خاطر ظاهر، کارکرد یا معنای ویژه‌ی آن، به عنوان نقاط پایه در جهت‌یابی استفاده می‌شوند. از دیدگاه نظری، حوزه، مسیر و لبه، از روانشناسی توپولوژیک گرفته شده و گره نیز پیروی از سه عنصر بالاست؛ اما ویژگی‌هایی که لینچ برای نشانه بر می‌شمارد، همسنگ و هم ارزش با دیگر عناصر تصویر ذهنی نیست. تعریف لینچ از نشانه و چگونگی استفاده از آن در متن، نشانگر عنصری عینی است که تنها برای جهت‌یابی قابل استفاده است: «نشانه‌ها نیز عواملی در شناخت بخش‌های مختلف شهر هستند؛ با این تفاوت که بیننده به درون آنها راه نمی‌یابد. معمولا چیزهایی که ظاهری شناخته دارند، مانند ساختمان‌ها، علائم، فروشگاه‌ها، یا حتی یک کوه، می‌توانند یک نشانه باشند. ویژگی‌های نشانه، باید چنان باشد که بتوان آن را از میان عوامل بسیار، باز شناخت» (لینچ، ۱۳۷٤: ۹۲).

با نگاهی دقیق‌تر می‌بینیم که بیننده برای جهت‌یابی خود، از مسیر، حوزه، گره و لبه نیز به عنوان نشانه استفاده می‌کند. به عبارتی نشانه، چهار عنصر دیگر را نیز در خود دارد. با این وجود لینچ به دلایل زیر نشانه را در این مطالعه به عنوان عنصری سیمایی مطرح کرده است:

بسیاری از شهروندان در ترسیم نقشه ذهنی خود از شهر، نقاطی را شاخص کرده‌اند.نشانه به عنوان یکی از عناصر مهم سیما جای خود را در ادبیات طراحی شهر باز کرده است.

خوانایی یکی از مهمترین اهداف سیمای شهر بوده و نشانه، نقشی اساسی در آن دارد.از این رو اعتباراً از نقش چهار عنصر سیمایی دیگر در تولید نشانه می‌گذریم و به عناصر منظر شهری که تولیدکننده‌ی تصویر نشانه در ذهن بیننده می‌باشند بسنده می‌کنیم. چیرگی تضاد شکلی یا کارکردی، منحصر به فرد بودن و ... می‌تواند عنصری را به نشانه تبدیل کند.

نشانه‌ها در سلسله مراتب لایه‌های فرم شهر، دارای سلسله مراتب هستند؛ برخی از نشانه‌ها ممکن است درون شهر باشند یا به اندازه ای دور که پیوسته جهتی خاص را مشخص نمایند، مانند تک برج‌ها، گنبدهای طلایی و تپه‌های بزرگ؛ برخی دیگر از نشانه‌ها صرفا محلی هستند و دیدن آنها تنها از جایگاهی ویژه و جهتی معین، شدنی است، مانند نمای فروشگاه‌ها، درختان، دستگیره‌ی درها، علائم راهنمایی و رانندگی و ... «از این نشانه‌ها، بیشتر در شناخت سیما یا بافت شهر استفاده می‌شود و هر چقدر مسیر حرکت برای بیننده آشناتر باشد، بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرند» (لینچ، ۱۳۷٤: ۹۳).

از سوی دیگر، تصویرهای ذهنی از فضا، توسط معنا و ظاهر، عوامل اقتصادی، اجتماعی، کارکردی و کالبدی ارزیابی می‌شوند. برای نمونه «حوزه» را می‌توان با کاربری غالب در پهنه‌ای جغرافیایی مانند یک خیابان تعریف نمود؛ مانند تمرکز لاستیک‌فروشی‌ها در خیابان

امیرکبیر تهران. گذشته از آن ویژگی‌های کالبدی مانند عرض کم، کیفیت و شمار طبقات ساختمان‌های بدنه آن و سرانجام معنایی که این حوزه به خود گرفته، آن را به راسته‌ی لاستیک‌فروش‌ها ملقب کرده است. این تصویر در گام نخست، تنها توصیفی و بدون هیچ گونه ارزشگذاری است. ارزشگذاری بر آن که آیا دنج است یا شلوغ، تابعی است از مجموعه ارزش‌ها و توقعات شهروندان که تصویر ذهنی یا سیمای این حوزه را می‌سازد.

لینچ پس از بررسی سه شهر امریکایی به نتایجی برای «خوانایی» بهتر شهر رسید و آن را به صورت ده توصیه‌ی طراحی بیان داشت. به باور وی، عناصر تشکیل‌دهنده‌ی تصویر ذهنی از شهر می‌باید دارای نکته‌های زیر باشد تا شهر بتواند در ذهن مخاطب خود خوانا جلوه کند: تمایز یا وضوح نقش و زمینه: وضوح محدوده‌ی عوامل شهر، محصوریت، تضاد در نما، فرم، پیچیدگی، اندازه‌ی استفاده و شدت آن و موقعیت فضایی عوامل شهر (مثلا تضادی که یک عنصر شهری با محیط خود دارد).

به باور لینچ، این ویژگی‌ها، کیفیت‌هایی هستند که به عوامل شهر شخصیت و هویت می‌دهند و باعث می‌شود این عوامل مورد توجه قرار گرفته، سیمای زنده و متمایز بیابند (لینچ، ۱۳۷٤: ۱۹۳).

سادگی فرم: روشنی و سادگی فرم، نزدیکی آن به فرم‌های هندسی و وضوح اجزاء به خاطر ادراک سریع بیننده؛ فرم‌های ساده، به آسانی در تصویر ذهنی جایگزین می‌شوند. به گفته‌ی لینچ، ناظر فرم‌های پیچیده را به صورتی ساده در ذهن خود مجسم می‌کند، حتی به بهای اشتباهی که ممکن است این تغییر ذهنی به همراه داشته باشد (همان: ۱۹۳).

پیوستگی: به معنای مداومت لبه یا نمای عنصر شهری، وجود ریتم و تکرار، همانندی عوامل (از نظر مقیاس و یا کارکرد)، هماهنگی در نما، فرم یا استفاده از عوامل شهر. به باور